

نام‌شناسی رمان «ملکوت» اثر بهرام صادقی

سهیلا فرهنگی*^۱، اشرف‌السادات رشت بهشت^۲

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور

پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۹

دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

Onomastics of the Novel "Malakout" by Bahram Sadeghi

Soheila Farhangi*¹, Ashraf-alsadat Rasht Behesht²

1. Associate Professor in Persian Language and Literature, Payame Noor University

2. M.A in Persian Language and Literature, Payame Noor University

Received: 2019/02/01

Accepted: 2019/12/12

Abstract

As naming is of paramount importance in human communities, creating suitable and meaningful names is an important task of the writers. The author can choose various general, specific, mix and descriptive names with respect to theme and story environment, or even let them unnamed. Like writing styles, using names in story is different from person to person. Being familiar with the aim of the writer for choosing each name, helps audience to have a better understanding of the underlying meaning and hidden secrets in the story. Using a descriptive-analytical method, this research aims to study the onomastic of the characters in the novel "Malakout" by Bahram Sadeghi. In this story, names are analyzed based on point of view, character recognition and their meanings. Findings of the present research shows that most of the chosen names by Sadeghi are congruent with the characters in the story and have been chosen based on the action and behavior of the individuals. Furthermore, the usage of symbolic and metaphorical names in this story which are influenced by the special political and social era after the coup of 28th of Mordad 1332, reveals that a combination of political, social and cultural factors along with the specific lines of thoughts of the writer are responsible for his way of naming.

Keywords: Story, Character, Onomastics, Sociolinguistics, Novel Malakout, Bahram Sadeghi.

چکیده

همان‌گونه که در اجتماعات انسانی نام‌گذاری اهمیت دارد، در داستان‌نویسی نیز خلق نام‌های مناسب از وظایف مهم نویسندگان محسوب می‌شود. نویسندگان می‌توانند با توجه به فضا و درونمایه داستان، انواع نام‌ها را به صورت عام، خاص، ترکیب وصفی و مانند آن برای شخصیت‌ها در نظر بگیرند؛ یا حتی برای آنان نامی نیاورند. نام‌گذاری در داستان مانند سبک‌نویسندگی از نویسنده‌ای به نویسنده دیگر متفاوت است. آگاهی از این نکته که هدف نویسنده از آوردن هر نام چه بوده‌است، می‌تواند مخاطب را در درک بهتر معانی پنهان و رمزهای نهفته در داستان یاری دهد. این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد نشانه‌شناختی و با روش توصیفی-تحلیلی به نام‌شناسی شخصیت‌ها در رمان ملکوت نوشته بهرام صادقی می‌پردازد. استفاده از نشانه‌شناسی در این پژوهش به منظور کشف رمز نشانه‌ها (نام شخصیت‌ها) و چگونگی فرایند معنادگی آن‌هاست. نام‌ها در این داستان از دیدگاه زاویه دید، شخصیت‌شناسی و از منظر معنایی بررسی و تحلیل شده‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بیشتر نام‌های منتخب صادقی در این داستان با شخصیت‌ها تناسب و همخوانی دارند و نام‌ها بر مبنای کنش و رفتار اشخاص انتخاب شده‌اند. همچنین استفاده از نام‌های نمادین و استعاری در این داستان -که متأثر از دوره خاص سیاسی و اجتماعی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است- نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به همراه تفکر خاص نویسنده در نام‌گذاری‌های او تأثیرگذار بوده‌است.

کلیدواژه‌ها: داستان، شخصیت، نام‌شناسی، زبان‌شناسی اجتماعی، رمان ملکوت، بهرام صادقی.

*Corresponding Author: Soheila Farhangi

Email: farhangisoheila@gmail.com

* نویسنده مسئول: سهیلا فرهنگی

مقدمه

نام‌شناسانه تشخیص هویت و اسباب تمایز افراد از یکدیگر است (شیری، ۱۳۸۷: ۱۴۱). به نظر شimmel^۱ «اسم بخشی از شخصیت هر فرد است و حتی می‌توان گفت خود شخص است» (شimmel، ۱۹۸۹: ۱۳۷). نیلسن و نیلسن^۲ نیز معتقدند هم‌زمان که نوجوانان با شخصیت کودکی خود خداحافظی می‌کنند، به‌طور حیاتی درگیر گسترش هویت و شخصیت خود می‌شوند و نام بخش مهمی از هویت افراد است که شخصیت آن‌ها را در دنیای واقعی و ادبیات تعریف می‌کند (نیلسن و نیلسن، ۲۰۰۷: ۴). در واقع می‌توان گفت «در دنیای انسان‌ها نام‌گذاری چیزی به معنای آفرینش آن است. آنچه نامی ندارد، توجهی جلب نمی‌کند و آنچه توجهی به آن نشود، در نظام شناختی و ارتباطی نیز وارد نمی‌شود» (زندى و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۱).

از زمان‌های قدیم، محققان به ریشه‌یابی نام‌ها علاقه‌مند بوده و در پی ایجاد رابطه میان اسم‌ها با مأخذهای غیراسمی بوده‌اند. اندرسون^۳ در کتاب دستور زبان نام‌ها می‌گوید: وقتی که جامعه مفاهیم این ریشه‌یابی‌های لغوی را درک کند، می‌تواند اهمیت فرهنگی آن‌ها را دریابد (اندرسون، ۲۰۰۷: ۸۴). رایبسون^۴ نیز معتقد است که ریشه‌یابی اساس پیدایش سنت اجتماعی و مفاهیم تفسیری اسم است و تا حدودی بستگی به دانش و چندزبانگی جوامع دارد. همچنین با دانستن ریشه لغات آشکارتر می‌توان به مفهوم آن پی برد، اما باید در نظر داشت همه نام‌ها مطابق با ماهیتی که دارند نام‌گذاری نمی‌شوند و بسیاری از چیزها به شکل دلخواه نامی بر آن‌ها نهاده می‌شود و این باعث می‌شود که نتوان ریشه تمام کلمات را پیدا کرد (همان). نام‌شناسان معتقدند که نام‌گذاری مانند هر چیز انسانی دیگری دارای هدف است و گروه‌های مختلف جامعه رفتارهای متفاوتی نسبت به نام‌گذاری و به کار بردن نام‌ها دارند. هر نام به وسیله میزان شناخت ارزش‌گذاری و انگیزش کلی جامعه و یا گروهی از جامعه نسبت به آن مشخص می‌شود. علاوه بر این، نام‌های مربوط به هر دوره، به کل شرایط آن زمان جامعه بستگی دارد (طاهری و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۸).

نام‌شناسی^۵ شاخه‌ای از نشانه‌شناسی است که به بررسی و تحلیل دلالت‌های نام‌ها می‌پردازد. کریستال نام‌شناسی را به چند شاخه اصلی تقسیم می‌کند که مهم‌ترین شاخه آن مطالعه اسامی افراد و مکان‌هاست و به آن نام‌شناسی مردم‌شناسی^۶ می‌گویند (همان: ۷).

برخی از محققان نیز نام‌شناسی را رویکردی میان‌رشته‌ای می‌دانند و معتقدند که «نام‌شناسی اجتماعی - شناختی به عنوان یک حوزه مطالعاتی میان‌رشته‌ای با رویکرد تلفیقی، نام‌شناسی را از یک دانش رشته‌ای به دانشی میان‌رشته‌ای تبدیل می‌کند که قادر است به‌طور همزمان «ابعاد اجتماعی - شناختی» مؤثر در نام‌گذاری را به‌خوبی تبیین کند» (زندى و احمدی، ۱۳۹۵: ۹۹). چراکه به نظر می‌رسد «تحولات اجتماعی بر ساختار نام‌ها و کردارهای نام‌گذاری تأثیر می‌گذارند؛ به عبارتی نام‌ها در وهله اول عناصری زبانی هستند و تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی، تغییرات فرهنگی و زبانی مهمی را در پی دارند» (احمدی و همکاران، ۱۳۹۷: ۵).

نام‌شناسی داستانی^۷ از بخش‌های نام‌شناسی است که به‌طور عمده به سیاست‌های نام‌گذاری و ارجاعی نویسندگان توجه دارد. ارجاع یا دلالت عبارت است از نامیدن، معرفی و اشاره به فرد، موضوع و یا چیزی (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۶۱). شخصیت در متن داستانی اطلاعاتی را منتقل می‌کند و اسم در حکم سرآمد همه دال‌هاست، خصوصاً اسم خاص که بار معنایی غنی اجتماعی و نمادین دارد (پرونه، ۱۳۹۰: ۱۱۱). یک اسم تداعی‌های بسیاری دارد. نام شخصیت عنوانی است که خواننده برای به ذهن نگه‌داشتن شخصیت‌ها از آن استفاده می‌کند. به همین دلیل است که دادن نام‌های به‌یادماندنی و متفاوت به شخصیت‌ها می‌تواند مؤثر واقع شود. البته امروزه داستان‌هایی با شخصیت‌های بی‌نام هم نوشته می‌شود یا ضد رمان‌هایی که اساساً به مرکزیت شخصیت اعتقاد ندارند.

به نظر دیوید لاج^۸ در رمان نام‌ها هرگز خنثی نیستند؛ همیشه دال بر چیزی هستند، حتی اگر عادی‌بودن و معمولی‌بودن را برسانند (۱۳۹۳: ۸۰). به نظر بالزاک اسم باید با خصوصیات روحی، فکری و اخلاقی بازیگر مناسب باشد و نمودار شخصی باشد که آن اسم را دارد (موام، ۱۳۷۳: ۷۸).

5. Onomastics
6. Anthroponomastics
7. Narrative Onomastics
8. David Lodge

1. A. Schimmel
2. A.P. Nilsen & D.L.F. Nilsen
3. J. M. Anderson
4. Robinson

داوری اردکانی و کازرانی پسیخانی (۱۳۹۴) در پژوهشی به بررسی نام‌های خاص در سریال قهوه تلخ پرداخته‌اند و نام‌ها را از لحاظ بار عاطفی، ساختاری و تاریخی بررسی کرده‌اند. مطالعه نام‌های این سریال نشان داد که در تقابل قرار گرفتن بار معنایی واژه‌ها با افرادی که این نام‌ها به آنان اطلاق می‌شده، باعث آفرینش طنز شده‌است.

درباره نام‌شناسی شخصیت‌های داستانی نیز پژوهش‌های انگشت‌شماری انجام شده‌است، از این دسته مقالات می‌توان به «نام‌گزینی در داستان‌های هزارویک شب» اشاره کرد (حسینی و قدرتی، ۱۳۹۰). نویسندگان این مقاله دریافتند که راویان و نقالان داستان‌های هزارویک شب آگاهانه یا ناآگاهانه نام‌های شخصیت‌های داستان را به گونه‌ای برگزیده‌اند که با کنش و شخصیت آنان بسیار همانند است و نام‌گزینی زنان به همراه کنش آنان در این داستان با دنیای رمزی و سمبولیک پیوندی ناگسستگی دارد.

شیری (۱۳۸۷) در مقاله «نام‌گزینی در روزگار سپری‌شده دولت‌آبادی» به ارتباط بین نام و نامیده (اسم و مسمأ) و رابطه نام و اندیشه نویسنده اشاره می‌کند و انواع نام شخصیت‌های داستان را به صورت اسم خاص، نام‌گذاری آدم‌های روایت با صفت، ضمیر و... تقسیم‌بندی می‌کند و دلایل نام‌گذاری‌های مختلف را ذکر می‌کند و هر نامی را نمایش‌دهنده فرهنگ حاکم بر محیط روایت از جمله فرهنگ‌های مختلف مذهبی، بومی، بیگانه، ناسیونالیستی و ... می‌داند.

شفیعی کدکنی (۱۳۸۰) نیز در کتاب شعر معاصر عرب بخشی را به عنوان‌شناسی و نام‌ها اختصاص داده است. همچنین اسدی و فرید (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «نشانه‌شناسی نام شخصیت‌های نمایشی در نمایشنامه مرگ فروشنده» با توجه به دانش نام‌شناسی و تکیه بر روش نشانه‌شناسی پیرس به دلالت‌های گوناگون چون دلالت شمایی، نمایه‌ای و نمادین در نام‌های شخصیت‌های نمایشی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که رابطه‌ای مستقیم و کاربردی میان نام اشخاص نمایش و درون‌مایه و کنش‌های نمایشی وجود دارد.

درباره رمان ملکوت نیز مقاله‌هایی منتشر شده، از جمله «تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی» (هاشمی و پورنام‌داریان، ۱۳۹۱) و «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان ملکوت» (اسداله‌زاده‌گودرزی و ابراهیم‌تبار، ۱۳۹۲) که در آن‌ها نویسندگان بیشتر به

اما کارد^۱ در این باره نظر متفاوتی دارد و می‌گوید: «اگر همه زن‌های زیبای داستان نام‌های ساختگی اما خوش‌آهنگ داشته باشند، خیلی‌ها باور نمی‌کنند». بنابراین به نظر او حواس نویسنده باید جمع باشد که نام‌های همه شخصیت‌ها معنادار نباشد، مگر اینکه در حال نوشتن یک داستان تمثیلی باشد و عمداً بخواهد شخصیت‌ها نام‌های نمادین داشته باشند (سلیمانی، ۱۳۸۷: ۸۲).

در داستان‌های دوره رمانس و در قصه‌های عامیانه نام‌گذاری‌ها بیشتر تمثیلی و نمادین بود. بین نام و شخصیت ارتباط مستقیم وجود داشت و اسم یک شخصیت ویژگی‌های آن را بیان می‌کرد، اما با گذشت زمان با توجه به پیچیده‌تر شدن داستان‌نویسی، نام‌گذاری‌ها نیز پیچیده‌تر شدند، به طوری که گاه هیچ ارتباطی بین نام و شخصیت نمی‌توان یافت (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۶۸).

هدف از این پژوهش تجزیه و تحلیل نام شخصیت‌ها در رمان ملکوت اثر بهرام صادقی است. این تحلیل می‌تواند به شناخت بیشتر خوانندگان از محتوای داستان و درک ارتباط نام شخصیت‌های داستانی به عنوان یک نشانه یا دال با مفهوم مورد نظر نویسنده به عنوان یک مدلول منجر شود و زمینه فهم بهتر متن را فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

در زمینه نام‌شناسی از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی پژوهش‌های انگشت‌شماری در قالب مقاله منتشر شده است، مقاله «مقایسه نام‌گذاری قهوه‌خانه‌ها با کافی‌شاپ‌های شهر تهران از دیدگاه نام‌شناسی اجتماعی» (زندى و همکاران، ۱۳۹۷) یکی از این مقاله‌هاست که در آن نویسندگان به بررسی نام ۲۳۲ قهوه‌خانه و ۲۹۶ کافی‌شاپ در شهر تهران پرداختند و به این نتیجه رسیدند که هویت فردی در نام‌گذاری قهوه‌خانه‌ها بسیار بیشتر از کافی‌شاپ‌ها تجلی یافته است و از لحاظ هویت جنسیتی نام‌های مردانه ایرانی در قهوه‌خانه‌ها رواج بیشتری نسبت به کافی‌شاپ‌ها دارد، اما در نام‌گذاری کافی‌شاپ‌ها تمایز جنسیتی بارزی مشاهده نمی‌شود. همچنین به نظر این نویسندگان سهم هویت قومی در نام‌گذاری هر دو مکان تقریباً یکسان است و نام‌های ملی و مذهبی در نام‌گذاری قهوه‌خانه‌ها نقش بیشتری دارد، اما صاحبان کافی‌شاپ‌ها به نام‌های ملی توجه بیشتری دارند (زندى و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۰).

نام‌ها، به ویژگی‌های محیط عینی و ذهنی شخصیت‌ها توجه شده است، چراکه نام‌شناسان بر پایه اصل تأثیر متقابل عین و ذهن بر یکدیگر، از دیدگاه هم‌زمانی، نام‌ها را گردآوری و تجزیه و تحلیل می‌کنند. آنان معتقدند نام‌گذاری‌های هر شخص با ویژگی‌های محیط عینی و ذهنی او در ارتباط است. به بیان دیگر هر نام با دنیای مادی و ذهنی نام‌گذارنده و به کاربرنده نام بستگی دارد، از این رو در کار نام‌شناسی باید به دو زمینه روان‌شناسی گروهی و جامعه‌شناسی توجه کرد تا ساخت جامعه و شرایط و موقعیت افراد در جامعه را دریافت و برای این کار باید عواملی چون مهاجرت‌ها، چندزبانگی‌ها، تأثیر ادیان، گروه جغرافیایی و خاستگاه، گروه شغلی، طبقه اجتماعی، موقعیت فرد و رابطه وی با خانواده‌اش و... را مورد بررسی قرار داد. (طاهری و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۸؛ نقل از ایمانی، ۱۳۶۲: ۱۳-۱۴).

بهرام صادقی و ملکوت

صادقی از نویسندگان نسل پس از کودتای ۲۸ مرداد است، یعنی نسل مبارزات سیاسی سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲. این سال‌ها در تاریخ معاصر ایران از نظر سیاسی - اجتماعی سال‌هایی پرتلاطم، سیاه و تلخ بود (اصلائی، ۱۳۸۴: ۴۲). بهرام صادقی با ارائه طنزآمیز جنبه‌های دردناک زندگی، ضمن آنکه نشان می‌دهد که جهان چقدر رنج‌بار است، آرزوی خود را برای برقراری عدالت اجتماعی ابراز می‌کند. طنز صادقی تلخ و درونی است. او هیچ‌گاه به قصد ابلاغ پیامی سیاسی - اجتماعی داستان نمی‌نویسد. او می‌گوید: «در وهله اول باید داستان نوشت، داستان خالص، باید ساخت، به هر شکل و هر جور... فقط مهم این است که راست بگویی» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ۳۱۱-۳۱۲). از او دو کتاب ملکوت و سنگر و قمقمه‌های خالی باقی مانده است.

خلاصه داستان ملکوت این گونه است که: آقای مودت به همراه سه نفر از دوستانش برای تفریح به باغی می‌رود و جن در بدن او حلول می‌کند. یکی از دوستان - که تا پایان داستان اسمش ناشناس است - پیشنهاد می‌کند که او را نزد تنها پزشک شهر (دکتر حاتم) ببرند. دکتر حاتم با معاینه و خارج کردن جن از بدن او متوجه می‌شود که او به سرطان معده مبتلاست. دکتر حاتم در حین مداوای آقای مودت، با منشی جوان در مورد آمپول‌های خود صحبت می‌کند و به او می‌گوید که این آمپول‌ها برای طول عمر و ازدیاد میل جنسی است و او را به استفاده از آن تشویق می‌کند. سرانجام به

تحلیل‌های روانشناختی و شخصیت‌پردازی توجه کرده‌اند، اما در زمینه نام‌شناسی رمان ملکوت جز پایان‌نامه نویسنده مقاله حاضر تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. به این دلیل پژوهش حاضر به نام‌شناسی این داستان پرداخته است تا از این طریق به درک جامع‌تر لایه‌های پنهانی آن دست یابد. با توجه به اینکه بیشتر پژوهش‌های حوزه نام‌شناسی در ایران به تبیین روند نام‌گذاری فرزندان و معابر در شهرهای مختلف یا تبیین اجتماعی تغییرات نام مکان‌های جغرافیایی پرداخته‌اند (زندى و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۴)، ضروری به نظر می‌رسد که بررسی نام‌های شخصیت‌ها خصوصاً در داستان‌ها - که بازنمایی و جلوه‌ای از زندگی واقعی‌اند - مورد توجه پژوهشگران این حوزه قرار گیرد.

روش پژوهش

در پژوهش حاضر نام‌های شخصیت‌ها در رمان ملکوت از دیدگاه نشانه‌شناختی و با روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌شود. در نشانه‌شناسی به مطالعه نظام‌های نشانه‌ای مانند زبان‌ها، رمزگان‌ها و نظام‌های علامتی پرداخته می‌شود. «نام‌ها و القاب ساده‌ترین و عمومی‌ترین نشانه‌های هویت‌اند. اصولاً نام‌ها و القاب انگیخته‌اند و تعلق شخص به یک خانواده یا کلان، یک شغل و یک مقوله جسمی را نشان می‌دهند» (گیرو، ۱۳۸۳: ۱۱۸). می‌توان گفت «هر نام شبکه‌ای درهم‌تنیده از باورها، ارزش‌ها، علایق و مؤلفه‌هایی است که می‌تواند برخاسته از هویت باشد، بنابراین نام یکی از نمودهای بیرونی هویت است و مطالعه نام‌شناختی رهیافتی است بر بررسی نظام هویتی جامعه» (زندى و همکاران، ۱۳۹۷: ۴). در داستان‌ها نیز نام هر شخصیتی دلالت‌هایی را با خود به همراه دارد که کشف این دلالت‌ها می‌تواند به فهم بهتر متن منجر شود. در واقع هدف از این پژوهش این است که نشان دهد بهرام صادقی چگونه از نام‌گذاری شخصیت‌ها در شخصیت‌پردازی اثر خود بهره می‌گیرد، یا بی‌نام بودن شخصیت‌ها و یا ذکر صفت آنان به جای نامشان در این داستان به چه منظوری بوده است.

زبان‌شناسی شناختی - اجتماعی که اساس چنین پژوهش‌هایی است، در پی بررسی بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی انواع مختلف معنا یعنی معنای واژگانی و ساختی از طریق مدد جستن از نظریات معناشناسی شناختی است (دبیرمقدم و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۶). برای دستیابی به هدف این پژوهش نیز علاوه بر توجه به معنای واژگانی و ساختی

داستان فلسفی ملکوت همانند اغلب داستان‌های صادقی، پوچ‌گرایی حاکم است. این پوچ‌گرایی و شخصیت‌های ناامید را می‌توان متأثر از سبک داستان‌نویسان روسی مانند داستایوفسکی نیز دانست. زرین کوب درباره‌ی این سرگشتگی و بیهودگی در ادبیات معاصر می‌گوید: هیچ عبارتی بهتر از ادبیات سیاه^۱ مشخصات آثار ادبی قرن ما را نمی‌تواند بیان کند. نسل ما شاهد طوفان‌ها و آتشفشان‌های بزرگ اجتماعی بوده‌است. نومییدی، پوچی و بی‌حاصلی تنها احساسی بود که جوانان نسل ما از تماس با زندگی درک کردند (ر. ک. زرین کوب، ۱۳۳۲: ۶۴ و ۶۷).

بحث: نام‌شناسی شخصیت‌ها در رمان ملکوت

یکی از ویژگی‌های مهم رمان ملکوت نام‌گذاری شخصیت‌های داستانی است. صادقی در این داستان قشرهای مختلف جامعه را در قالب شخصیت‌های نمادین مانند کارمند، تاجر، پزشک، راننده و... گرد هم می‌آورد و یک جامعه شکست‌خورده و مأیوس را به تصویر می‌کشد.

در رمان ملکوت، صادقی بیشتر به رفتار و کنش افراد توجه دارد و صفات و خصوصیت ویژه افراد را به عنوان نام به شخصیت می‌چسباند، یا به جای نام شخصیت از صفت او استفاده می‌کند. به عنوان مثال **دکتر حاتم**؛ حاتم در لغت به معنی کلاغ سیاه، زاغ سیاه و زاغ سرخ‌پا و سرخ‌منقار است که آن را غراب‌البین هم می‌گویند. عرب بانگ او را شوم و نشانه جدایی و فراق می‌داند. همچنین به معنی قاضی و حاکم نیز آمده‌است (دهخدا: ذیل حاتم). دکتر حاتم شخصیت اصلی داستان و نماد شیطان است. او تنها پزشک شهر است. دکتر حاتم با تزریق دو نوع آمپول مرگ‌زا به انسان‌ها به زندگی آنان خاتمه می‌دهد. او آمپول‌های خود را افزایش‌دهنده طول عمر و میل جنسی معرفی می‌کند. در واقع با فریب انسان‌هایی که ساده یا طمع‌کارند، آنان را به کام مرگ می‌کشاند. وی دارای چهره و شخصیتی دوگانه است. راوی از همان ابتدای داستان مخاطب را متوجه تناقض در رفتار و شخصیت او می‌کند: «تنها طبیبی که شب‌ها تا صبح کار می‌کند دکتر حاتم است و او هم بعد از ساعت یک می‌خوابد و دیگر مریض قبول نمی‌کند» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷). راوی در توصیف ظاهری وی نیز به دوگانگی چهره او اشاره می‌کند: «دکتر حاتم مرد چهارشانه قدبلندی بود که اندامی متناسب و بانشاط داشت... اما سر و گردنش پیرترین و فرسوده‌ترین سر و

منشی جوان و مرد چاق بنا به درخواست خودشان آمپول‌ها را تزریق می‌کند. اما به دوست ناشناس به دلیل آنکه همدست دکتر حاتم است و به آقای مودت - که خود سرطان دارد و خواهد مرد - آمپول تزریق نمی‌کند. همچنین به مردم شهر نیز از این آمپول‌ها تزریق می‌کند. در بخش دیگر روایت، شخصی به نام «م. ل.» با نوکر خود، همچنین ساقی (همسر دکتر حاتم) حضور دارند. «م. ل.» به دلیل آنکه پسر خود را کشته، تمام اعضای بدنش را به دست جراحان می‌سپارد تا آن را ببرند و به این وسیله از خود انتقام می‌گیرد. او برای قطع کردن تنها دستش نزد دکتر حاتم می‌رود. «م. ل.» از مرگ نمی‌ترسد، به همین دلیل دکتر حاتم از او می‌هراسد و مدام تاریخ جراحی را به تعویق می‌اندازد تا شاید بتواند نظر او را تغییر دهد. سرانجام تحوّل در «م. ل.» ایجاد می‌شود که وی از جراحی منصرف می‌شود و تصمیم می‌گیرد که مانند دیگران زندگی کند. دکتر حاتم - که امید را در وجود او می‌بیند - او را با داروی طول عمر خود می‌فریبد و از آمپول‌های خود به او تزریق می‌کند، اما در پایان داستان دکتر حاتم خود را به عنوان شیطان معرفی می‌کند و به آنان می‌گوید که آمپول‌ها چیزی جز زهر کشنده نیست و تمام مردم شهر خواهند مرد.

داستان ملکوت را می‌توان به نوعی تداوی کننده داستان آفرینش انسان و تقابل خیر و شر دانست. در واقع شخصیت دکتر حاتم، شیطان را؛ ملکوت، خدا را؛ آمپول، میوه ممنوعه را؛ ناشناس، مار را؛ باغ، بهشت را و... برای مخاطب تداوی می‌کند. این «اثر حول مضمون قدیمی جنگ خدا و شیطان» (همان: ۳۴۲) می‌چرخد. در جامعه‌ای که نویسنده نمی‌تواند آزادانه به انتقاد بپردازد و مسائل و مشکلات جامعه را به نگارش درآورد، ناگزیر به اسطوره و تمثیل روی می‌آورد. کودتای ۲۸ مرداد خود عاملی است تا نویسندگان دوره بعد از آن با رمز و ابهام سخن بگویند. صادقی توانسته است با تبخّر، درد و رنج حاصل از این دوره خاص را با خلق شخصیت‌های نمادین و اسطوره‌ای به نمایش بگذارد.

شخصیت‌های اصلی این داستان چهره‌ای دوگانه دارند؛ نه «ملکوت» در همه‌جا پاک و ملکوتی است و نه «شیطان» یک چهره ثابت شیطانی دارد. شخصیت‌های این داستان را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: گروه اول دوستانی هستند که در باغ، بساط خوشگذرانی چیده‌اند و دنبال طول عمر و زندگی بهترند؛ و گروه دوم «دکتر حاتم» و «م. ل.» که زندگی را پوچ و بی‌فایده می‌پندارند و به مرگ می‌اندیشند. در

گردن‌هایی بود که ممکن است در جهان وجود داشته باشد» (همان: ۱۰).

دکتر حاتم با اشاره‌های خود مخاطب را آگاه می‌کند که همان شیطانی است که همیشه و در همه‌جا حضور دارد و برای فریب انسان‌های ساده و زودباور از ملکوت به زمین فروافتاده است. او حتی کشتن انسان‌ها را کمک به آنان می‌داند: «زیرا من همیشه بوده‌ام. در همه سفرهایم، پای پیاده، در دل کجاوه‌ها، روی اسب‌ها، درون اتوموبیل‌ها... همیشه بوده‌ام. اگر برایتان ثقیل است جور دیگر بیان می‌کنم: احساس می‌کنم که همیشه می‌توانم باشم» (همان: ۲۳). او پس از مرگ پسر «م. ل.» دچار یأس و سرخوردگی می‌شود؛ زندگی را بیهوده می‌داند و شهر به شهر کوچ می‌کند: «من در مقابل آن فاجعه دهشتناک هیچ چاره و پناهی نداشتیم جز آنکه بار دیگر به قعر سیاهی‌ها و به آتش دوزخ پناه ببرم» (همان: ۶۹). در واقع او چاره‌ای جز پناه بردن به سیاهی و دوزخ ندارد. در صحنه‌ای دیگر - که در پایان داستان از دکتر حاتم ارائه می‌شود - او همچنان در تاریکی است: «دکتر حاتم زیر درختی، در تاریکی خاکستری‌رنگ، ایستاده بود» (همان: ۱۰۸).

غیائی به ارتباط طنزآمیز نام و شخصیت دکتر حاتم اشاره کرده و نوشته است: «نویسنده طنزپرداز نام او را به ریشخند دکتر «حاتم» گذاشته است، چراکه او در نهایت دست و دلبازی، حاتم‌وار داری کشنده خود را به همه ارزانی می‌دارد» (۱۳۸۶: ۱۰۲). با کمی تأمل و دقت در معنی این واژه می‌توان دریافت که ارتباط بین نام و صاحب نام تنها از طریق طنز یا تضادی نیست که تداعی‌کننده بخشندگی حاتم طایی باشد، بلکه این نام با توجه به معنی این واژه - که قاضی و حاکم نیز آمده است - می‌تواند با کنش و رفتار شخصیت همخوانی داشته باشد؛ زیرا دکتر حاتم به همان اندازه که به دیگران زهر کشنده می‌بخشد، به همان اندازه همه را محاکمه می‌کند و برای همه حکم صادر می‌کند و یا بعضاً آنان را می‌بخشد. در واقع زهر دادن او به دلیل قضاوت‌های اوست و اگر حکمی نبود، بخشندگی نیز در کار نبود. می‌توان گفت دکتر حاتم مانند قاضی‌ای عمل می‌کند که بنابر حکم و تشخیص خود، افراد را محاکمه می‌کند. او همسر خود را به دلیل خیانتی که نسبت به او انجام داده، می‌کشد و چنین می‌گوید: «این کفاره گناهان توست و عذاب‌هایی که به پدر و مادرت داده‌ای» (صادقی، ۱۳۸۶: ۶۵). همچنین ناشناس را از تزریق آمپول معاف می‌کند؛ زیرا

او با دکتر حاتم همکاری می‌کند: «به او سوزن نزد، زیرا لزومی نداشت. تو را هم بخشیدم چون به من کمک خواهی کرد» (همان: ۲۹). دکتر حاتم به آقای مودت نیز آمپول تزریق نمی‌کند، زیرا او بیمار است و خود خواهد مرد. حتی به شکو (نوکر م. ل.) - که با همسر دکتر حاتم رابطه داشته - نیز آمپول نمی‌زند، زیرا معتقد است که او تقاص خود را از قبل (در زندگی گذشته‌اش) پس داده و باید زنده بماند تا شاهد مرگ اربابش باشد و عذاب بکشد. بنابراین اگر تنها به بخشندگی حاتم طایی‌وار او اکتفا کنیم، باید تمام شخصیت‌های داستان از بخشش او بهره‌مند می‌شدند؛ حال آنکه او برای هر کسی متناسب با اشتباه یا خطایی که مرتکب شده، حکم صادر می‌کند. در پایان داستان نیز راوی به این محکومیت اشاره می‌کند. وقتی منشی جوان متوجه مرگ‌زا بودن آمپول‌های دکتر حاتم می‌شود، به او می‌گوید: «حالا که محکوم شده‌ام خودم به تنهایی از عهده‌اش برمی‌آیم» (همان: ۱۱۱). همچنین همسر دکتر حاتم نیز به او می‌گوید: «تو می‌خواهی مرا محاکمه کنی؟» (همان: ۶۷). به نظر می‌رسد صادقی در انتخاب نام دکتر حاتم به کنش و رفتار شخصیت او توجه زیادی داشته است.

نکته دیگری که باید به آن پرداخت، این است که دکتر حاتم تا قبل از آنکه باعث مرگ پسر م. ل. شود، نام دیگری داشته است. او پس از مرگ فرزند م. ل. تغییر نام می‌دهد و به شهرهای مختلف سفر می‌کند. راوی نام قدیم او را آشکار نمی‌کند؛ تنها با صفت یا ترکیب وصفی مانند شاعر و فیلسوف، فیلسوف ناشناس یا شاعر ناشناس از او یاد می‌کند: «اما برای من محقق شده است که او کیست. هیچ چیز، از تغییر نام و شخصیت گرفته تا جراحی پلاستیک صورت و تعویض رنگ موهایش، نتوانسته است مرا گول بزند» (همان: ۳۶). تغییر نام دکتر حاتم و تغییر شخصیت و حتی جراحی پلاستیک صورت می‌تواند به شیطان بودن او اشاره داشته باشد؛ اینکه شیطان می‌تواند به هر شکل و هر لباسی درآید. م. ل. او را ناشناس مرموز می‌خواند، ناشناس بودن نیز می‌تواند بر شیطان بودن او دلالت داشته باشد، زیرا انسان نمی‌داند که شیطان در چه هیئتی ظاهر خواهد شد. یکی دیگر از دلایل ابلیس بودن دکتر حاتم شک و دودلی اوست. اهریمن «از شک زاده شده و در حقیقت، اهریمن تجسد آن شک است» (طغیانی و چهارمحالی، ۱۳۹۳: ۲۲۸؛ نقل از زهر، ۱۳۷۴: ۱۱۴).

از دیدگاه زاویه دید نیز باید گفت م. ل. دکتر حاتم را

بستری خود، یادداشت‌هایی می‌نویسد و در آن به گذشته‌های خود اشاره می‌کند. این یادداشت‌ها - که گونه‌ای خاطره‌نگاری است - بیش از آنکه گزارشی برای دیگران باشد، وسیله‌ای برای معرفی خود به خویش است؛ مثل راوی «هدایت» که برای معرفی خود به «سایه» اش می‌نویسد. «سایه» برای هدایت، همان نقشی را دارد که «آینه» برای راوی «ملکوت». نتیجه این خودشناسی، استحالته و تغییر هیئت و ماهیت هر دو شخصیت است. در رمان بوف کور، راوی در پایان، استحالته می‌یابد و به پیرمرد خنزرپنزی تبدیل می‌شود و در ملکوت، شخصیت رمان در پی مکاشفه‌ای آسمانی، استحالته می‌یابد و به صورت کودکی معصوم درمی‌آید که از شائبه گناه پاک شده‌است (ر. ک. اسحاقیان، بی تا): «من می‌خواهم به خوبی‌ها رو کنم و بار دیگر هر چیز پاک را از سر بگیرم و باز عاشق بشوم» (صادقی، ۱۳۸۶: ۴۵).

م. ل. مانند دکتر حاتم شخصیت دوگانه‌ای دارد؛ اما وجه ملکوتی او از نیمه دیگر او - که گاه او را به وسوسه می‌اندازد و می‌فریبد - بیشتر است. می‌توان گفت شخصیت او خاکستری است، مثلاً زمانی که فرزندش را می‌کشد، نیمه شیطانی او تبلور می‌یابد؛ یا حتی زمانی که زبان نوکرش، شکو، را می‌برد، او معتقد است در تمام لحظاتی که مرتکب این جنایات شده، خود او نبوده‌است. سرانجام تحوّل در وی به وجود می‌آید که دیو درونش می‌گریزد و پاک می‌شود: «آن کس که مرا در رؤیا بوسید و تاج نور بر سرم گذاشت چنین گفت که از این پس باید دل بر آسمان‌ها ببندی و او بی‌شکل و بی‌صورت بود» (همان: ۵۵). همچنین در چند مورد با دکتر حاتم وجه اشتراک دارد: «بعد از ظهرها او را عذاب می‌دهد، نمی‌داند چه کار کند و چطور این همه لحظه‌های پوچ و خالی را تحمل کند...» (همان: ۴۳). «در تمام این چیزها من با او شریکم» (همان).

در نام «م. ل.» جدا شدن و بریدگی دو حرف «م» و «ل» می‌تواند دلالت بر بریده شدن دست و پا و اعضای بدن این شخصیت داشته باشد. او خودش را مثله کرده که در این صورت نام برگزیده شده برای او با شخصیت وی همخوانی دارد. این نام ارتباط دیگری نیز با واژه ملکوت دارد. می‌توان گفت نام این شخصیت تا قبل از بریده شدن دست و پا و اعضایش «ملکوت» بوده و «م» و «ل» دو حرف از واژه ملکوت است: «م. ل.» گویا حروف اول اسمش باشند» (همان: ۹۹).

به نظر اسحاقیان «م. ل.» واژه «ملکوم» را نیز به ذهن

«فیلسوف و شاعر ناشناس» معرفی می‌کند (ص ۴۵)، همچنین فیلسوف ناشناس (ص ۴۷)، فیلسوف غریبه (ص ۴۷) و دکتر (ص ۸۰)، اما منشی جوان او را «قربان» خطاب می‌کند (ص ۱۰۲).

دومین نامی که به بررسی آن می‌پردازیم، «م. ل.» است. از دیدگاه زاویه دید باید گفت دکتر حاتم در ابتدای داستان «م. ل.» را به خواننده معرفی می‌کند: «این م. ل.» (ص ۳۱). منشی جوان «م. ل.» را به دوستانش «میم» و «میم لام» معرفی می‌کند: «همین امشب به دیدن ما خواهد آمد... تنها و یا با میم... با یکی از بیمارانش به اسم میم... گویا میم لام» (ص ۹۹). راوی در پایان داستان م. ل. را هیولا می‌نامد: «راننده و هیولا همچنان بر جای خود باقی مانده بودند» (ص ۱۰۲). همچنین «هیولایی خسته» (ص ۸۸). زاویه دید خود شخصیت نیز عجیب است: «هیولایی که دور تا دورش را با بالش‌ها و پتوها پوشانده‌اند» (ص ۴۰) و «تو حق داری که از این هیولا بگریزی» (ص ۴۰).

«م. ل.» نام شخصیت اصلی داستان ملکوت است. این واژه از دو حرف «م» و «ل» تشکیل شده‌است. در فرهنگ دهخدا در تعریف حرف «م» آمده است: حرف بیست و هشتم از الفبای فارسی و حرف سیزدهم از الفبای اجددی است و در حساب جمل آن را به چهل دارند و آن را میم گویند. این حرف گاه در قرآن رمز است (دهخدا: ذیل م). حرف «ل»: حرف بیست و هفتم از الفبای فارسی و «لام» به معنی هر چیز خمیده و منحنی (دهخدا: ذیل لام). این شخصیت را ابتدا دکتر حاتم معرفی می‌کند و سپس راوی رفتار و کنش وی را به نمایش می‌گذارد.

«م. ل.» مرد بسیار متمول و آدم باذوق و باسواد است. فصل دوم و سوم داستان را این شخصیت روایت می‌کند؛ در واقع خاطرات خود را می‌نویسد. او برخلاف آدم‌های دیگر داستان دلبسته دنیا و مادیات نیست؛ از مرگ نمی‌ترسد و به همین دلیل، دکتر حاتم از او می‌هراسد و تنها شخصیتی است که دکتر حاتم نسبت به او احساس امنیت نمی‌کند: «اما این «م. ل.»... او با همه کسانی که تاکنون در عمرم دیده‌ام فرق دارد و تنها کسی است که خیالم را ناراحت می‌کند، او مرا به زانو در خواهد آورد!» (صادقی، ۱۳۸۶: ۳۱). «او چهل سال شکنجه‌ها را تحمل کرده‌است و همین مرا در مقابلش ضعیف و متزلزل می‌کند» (همان).

خواننده در حالی با «م. ل.» آشنا می‌شود که او را در مطب دکتر حاتم بستری می‌یابد. او در طی سیزده روز

متبادر می‌کند که بت طایفه «عمونیان» بوده و «مولک» نیز خوانده می‌شده‌است. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، این نکته است که ملوکومپرستان، عمدتاً کودکان را برای این بت و شیطان قربانی می‌کرده‌اند و «م. ل.» هم پسر خود را - که همان «آدم» است - قربانی می‌کند (اسحاقیان، بی‌تا).

همچنین عدد چهل - که عدد مقدسی است - در مورد م. ل. به کار برده شده است: «او چهل سال شکنجه‌ها را تحمل کرده است» (صادقی، ۱۳۸۶: ۳۱) که می‌تواند با تعریفی که برای حرف میم آمده (در حساب جمل آن را به چهل دارند)، با بُعد پاکی و ملکوتی این شخصیت ارتباط داشته باشد. در انتهای داستان منشی جوان وقتی برای کمک خواستن به سمت م. ل. می‌رود، دکتر حاتم راه او را می‌بندد و مانعش می‌شود و منشی جوان می‌گوید: «مگر او خدا نیست؟» «شما خودتان می‌گفتید» (همان: ۱۰۸). به نظر می‌رسد صادقی در نام‌گذاری این شخصیت به معنی حرف «م» - که در قرآن به عنوان رمز به کار می‌رود - نیز نظر داشته و نام این شخصیت را با رمز در اختیار خواننده قرار می‌دهد تا خواننده خود نیز در این نام‌گذاری شریک باشد.

تعبیر دیگری نیز می‌توان از این نام داشت و آن هم ارتباط نهفته و تغییر شکل ظاهری این شخصیت و تغییر نام اوست. م. ل. پس از بریدن دست و پا و گوش و... فقط یک دست برایش می‌ماند. زمانی که در آینه به چهره خود نگاه می‌کند، خود را به صورت هیولایی می‌بیند و حتی راوی هم در انتهای داستان او را هیولا می‌نامد. می‌توان چنین گفت تغییر چهره و تبدیل شدن به موجود جدید مصادف است با از دست دادن هویت و از دست دادن هویت یعنی بی‌نام شدن.

اما غیائی در تأویل ملکوت «م» و «ل» را دو حرف نخست واژه ملت می‌داند. به نظر او ناله کارگران، نارضایتی کارمندان، ظاهر فلاکت‌بار بهداشت عمومی و ... همه و همه حکایت از اوضاعی است ناهنجار. همه این ناله‌های قصه‌نویس به زمره حدیث نفس تعلق ندارد. صادقی به نمایندگی از ملت می‌شورد. او از «چهل سال شکنجه» (همان: ۳۱) می‌نالند، از «جامعه راکد» (همان: ۸۷) در رنج است. پس او از چهل سال سلطه خاندان پهلوی از ۱۳۰۰ تا زمان نگارش قصه یعنی سال ۱۳۴۰ سخن می‌گوید (غیائی، ۱۳۸۶: ۱۷۰).

از دیگر شخصیت‌های داستان - که نام او با کنش و رفتارش همخوانی دارد - آقای مودت است. در باب نام‌شناسی این شخصیت می‌توان گفت که این شخصیت در

طول داستان از دید راوی با همین نام نامیده می‌شود؛ اما در انتهای داستان خود شخصیت نامش را «محمود مودت» (صادقی، ۱۳۸۶: ۹۹) عنوان می‌کند. مودت در لغت به معنی دوستی و رفاقت است. داستان با حادثه عجیب و غریبی که برای این شخصیت رخ می‌دهد، آغاز می‌شود: «در ساعت یازده شب چهارشنبه آن هفته جن در آقای مودت حلول کرد» (همان: ۵). آقای مودت مالک است و فیلسوف ماب و ذوق شاعری دارد. همچنین وی اهل خوشگذرانی و رفیق‌بازی است. زمانی که مودت با دوستانش برای خوشگذرانی به باغ می‌روند، جن در بدن او حلول می‌کند. وی به سرطان معده مبتلا می‌شود و از افرادی است که دکتر حاتم به او آمپول مرگ‌زا تزریق نمی‌کند؛ زیرا خود خواهد مرد. بین نام و رفتار و کنش این شخصیت ارتباط آشکاری وجود دارد. نویسنده زمانی که می‌خواهد شخصیت‌های دسته اول روایت، یعنی افرادی را که در پی لذات دنیوی هستند و برای گردش و تفریح در باغ دور هم جمع شده‌اند، معرفی کند با نام عام، صفت، عبارت توصیفی و یا ترکیب وصفی (منشی جوان، مرد چاق، ناشناس) معرفی می‌کند؛ اما برای این شخصیت؛ یعنی آقای مودت نام خاص به کار می‌برد. به نظر می‌رسد که نویسنده برای برجسته‌تر کردن نام این شخصیت و اهمیت کنش و رفتار او نام وی را در مرکز قرار داده و صفت دیگران را به جای نام به صورت هاله‌ای در کنار نام او می‌آورد تا با این شگرد نام وی را مهم جلوه دهد: «یکی از دوستان آقای مودت که جوان‌تر از همه بود...»، «آقای مودت و سه نفر از دوستانش» (همان) و به مخاطب نشان دهد که مسبب تمام این رفتاری‌ها این شخصیت بوده است؛ زیرا اوست که به دوستان خود پیشنهاد رفتن به باغ را می‌دهد؛ خوردن شراب و پس از آن حلول جن و آشنایی با دکتر حاتم و در پی آن مرگ ... از سویی دیگر آوردن نام دیگران در کنار نام او می‌تواند به دلیل اهمیت معنی نام او باشد. شاید نویسنده قصد داشته با این نام‌گذاری مخاطب را متوجه رفیق‌بازی او کند، به همین دلیل بر تکرار نام او تأکید می‌ورزد.

در تحلیل نام «ناشناس» باید گفت یکی از شخصیت‌هایی که در داستان با چندین صفت نامیده می‌شود، ناشناس است. راوی این شخصیت را «دوست دیگر» (ص ۷)، «دوست ناشناس» (ص ۷) و «ناشناس» (ص ۸) می‌نامد. اما آقای مودت در پایان داستان، از ناشناس با عنوان «یهودای اسخرویوطی» (ص ۱۰۷) نام می‌برد. زاویه دید

آسمان خیره شد: قوس قرمزی در هوا نقش بسته بود» (همان: ۲۹). طبق اسطوره‌های ایرانی قوس قرمز در آسمان شیطان است که به صورت رنگین کمان ظاهر می‌شود (غیائی، ۱۳۸۶: ۷۶). ملکوت صادقی سایه‌هایی از «بوف کور» هدایت را نیز با خود به همراه دارد. این رمان با آموزه‌های یهودی و مسیحیت همراه است. هریک از شخصیت‌های رمان (دکتر حاتم و م. ل.) چهره‌های مختلفی از «خدا - شیطان» را به نمایش می‌گذارند. همچنین ناشناس تداعی‌کننده یهوداست. در پایان داستان وقتی دوستان متوجه خیانت او می‌شوند، او را «یهودای اسخربوطی» می‌نامند، زیرا او دوستانش را به مطب دکتر حاتم می‌برد تا دکتر حاتم آقای مودت را معالجه کند، درحالی‌که خود نیز از قبل دکتر حاتم را می‌شناخت. در پایان داستان وقتی آقای مودت متوجه می‌شود که دکتر حاتم فقط به ناشناس و خودش آمپول نزده، به این شباهت اعتراف می‌کند: «فقط من زنده می‌مانم، من و این یهودای اسخربوطی که دوستانش را به شیطان فروخت» (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۰۷).

یهودای اسخربوطی یکی از حواریون عیسی (ع) بود که به او خیانت کرد. نام یهودا در غرب نماد خیانت است. عیسی (ع) شب‌هنگام در باغی به نام جستیمانی به راز و نیاز با خدا مشغول بود که ناگاه این فرد عده‌ی زیادی از یهودیان را به آنجا آورد. یهودیان نیز عیسی (ع) را به طرز دردناکی به صلیب کشیدند (سلیمانی، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

یکی از شگردهایی که نویسندگان در نام‌گذاری شخصیت‌ها به کار می‌برند، استفاده از عبارت توصیفی به جای نام است. صادقی نیز در این داستان از این شیوه استفاده می‌کند. راوی در ابتدای داستان «منشی جوان» را با عبارت توصیفی معرفی می‌کند و ویژگی «جوانی» او را مورد تأکید قرار می‌دهد: «یکی از دوستان آقای مودت که جوان‌تر از همه بود» (ص ۵). «همان دوست جوان که منشی اداره‌ای بود» (ص ۶)، «منشی جوان» (ص ۶)، «مرد جوان» (ص ۱۲) و «منشی» (ص ۹۶) نیز از دید راوی درباره‌ی او به کار رفته است. منشی اسم فاعل از انشاء است به معنی خلق‌کننده. همچنین به معنی خواننده و آورنده شعر از خویشتن نیز آمده است (معین، ۱۳۷۸: ذیل منشی). منشی جوان از افراد دسته اول روایت است که نویسنده برای او نامی نمی‌آورد و تا پایان روایت با همین نام و یا با عنوان مرد جوان خطاب می‌شود. وی یکی از سه نفری است که همراه آقای مودت به مطب دکتر حاتم می‌رود. او یک کارمند ساده

منشی جوان نسبت به او تمسخرآمیز است. منشی جوان به تمسخر او را «رفیق عزیز» می‌نامد (ص ۱۱۰).

ناشناس به معنی غریب و بیگانه از شخصیت‌های فرعی داستان است؛ اما نقش مهمی در وقوع حوادث داستان دارد. او یکی از سه نفری است که برای خوشگذرانی به باغ می‌روند. نام او در داستان آشکار نمی‌شود؛ راوی خود نیز بر ناشناس بودن و ناشناس ماندن او تأکید می‌ورزد؛ اما کم‌کم با پیشرفت داستان، مخاطب با چهره او آشنا می‌شود. او به دوستانش خیانت می‌کند و آن‌ها را به مطب دکتر حاتم می‌کشد. ناشناس همدستی دکتر حاتم، به عبارتی همدستی شیطان است. همدستی ناشناس ملکوت با دکتر حاتم، تداعی‌کننده همدستی مار با شیطان در بهشت است. وی تنها زمانی که می‌خواهد دوستانش را به مطب دکتر حاتم ببرد، با آن‌ها حرف می‌زند؛ اما بعد از آن دیگر سخنی نمی‌گوید و معمولاً در صحنه‌های داستان با سکوت یا لبخند و یا حتی سوت زدن ظاهر می‌شود که خود این بی‌صدا بودن یا سوت زدن می‌تواند یادآور خصوصیات مار باشد: «ناشناس سر به زیر انداخته بود و زیر لب سوت می‌زد» (صادقی، ۱۳۸۶: ۹۳). «ناشناس خودش را پشت بوته ای از علف‌های خودرو پنهان کرده بود» (همان: ۱۰۳). سوت زدن مار را در بوف کور صادق هدایت هم می‌بینیم: «صدای لغزش و سوت مار خشمگین» (هدایت: ۱۳۵۶: ۵۶) یا در جای دیگری: «صدای سوت و لغزش مار خشمناک» (همان: ۵۸). ناشناس از جریان آمپول‌ها اطلاع داشت؛ اما سکوت کرد و آن‌ها را تا پای مرگ همراهی کرد. نکته دیگری که باید به آن اشاره شود، آگاه بودن ناشناس از علم غیب است که خود نیز به آن اعتراف می‌کند و شاید به دلیل آگاهی از علم غیب است که نام او باید شناخته نشود. او در ابتدای داستان به مرد چاق می‌گوید: «تو سکنه می‌کنی» که در انتهای داستان، مرد چاق پس از آنکه متوجه می‌شود که دکتر حاتم به او آمپول زده، سکنه می‌کند و می‌میرد: «ناشناس گفت: ولی من چیزهای دیگری احساس می‌کنم. مثل اینکه امشب چیزی می‌خواهد اتفاق بیفتد، حوادثی می‌خواهد رخ بدهد که از دایره وظیفه خود و حق و معالجه و این بدبختی تازه که برای مودت پیش آمد کرده بیرون است» (همان: ۹).

صفتی که نویسنده به عنوان نام برای ناشناس در نظر گرفته است، با شخصیت او همخوانی دارد. چهره واقعی او تا پایان داستان برای دوستانش بیگانه و غریب باقی می‌ماند. ناشناس گاه خود شیطان است: «ناشناس از شیشه پنجره به

است و جزو آدم‌هایی به شمار می‌رود که زندگی برایشان پوچ و بی‌معنی است: «خیلی چیزهاست که برایم مفهومی ندارد: هنوز خانه ندارم، پس‌انداز ندارم و به آینده‌ام مطمئن نیستم» (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۷). او طبع شاعرانه‌ای دارد و عاشق همسرش است. منشی جوان تداعی‌کننده حضرت آدم است. دکتر حاتم نیز او را به حضرت آدم (ع) تشبیه می‌کند: «شبهات دوری به حضرت آدم دارید» (همان: ۱۹). «به عشق رویی سبب بخورید» (همان: ۱۹). نام همسر وی نیز ملکوت است. نام این شخصیت با رفتار و کنش او همخوانی دارد. او با ذوق شاعرانه‌ای که دارد، به توصیف طبیعت می‌پردازد، حتی با دیدن سنگی به یاد چشمان همسرش می‌افتد و به تشبیه می‌پردازد که این کار او با معنی واژه منشی تناسب دارد: «چه مهتابی! این سنگ چه برقی می‌زند! مثل چشم‌های ملکوت من» (همان: ۹۸).

صادقی گاه صفات شخصیت‌ها را جانشین نام آنان می‌کند. از دیگر شخصیت‌های این داستان - که صفت او به‌جای نامش مورد استفاده قرار می‌گیرد- **مرد چاق** است. راوی تا آخر داستان این شخصیت را با همین صفت مورد خطاب قرار می‌دهد: «یکی از سه نفر، که بی‌اندازه چاق بود» (ص ۶)، «مرد چاق» (ص ۹). اما دکتر حاتم به این شخصیت لقب تنومند می‌دهد: «دوست تنومند» (ص ۱۳). مرد چاق از شخصیت‌های فرعی داستان است. یکی از چند نفری است که در ابتدای داستان برای تفریح به باغ می‌روند. صادقی در نام‌گذاری این شخصیت به خصوصیات ظاهری او توجه داشته است. مرد چاق بیشتر به فکر منافع خود است و فقط به فکر این است که خوشگذرانی کند. بین چاق بودن و متمول بودن او تناسب وجود دارد و در واقع چاق بودن او نشانه‌ای است از ثروتمند بودن او. به نظر می‌رسد که بی‌نام بودن او به دلیل اهمیت تپ شخصیتی او باشد، زیرا نویسنده در صحنه‌های مختلف خصوصیات را از او به نمایش می‌گذارد که خصوصیات شخصی نیست، بلکه خصوصیات این دسته از افراد است.

در تحلیل نام «شکو» و ارتباط معنایی این شخصیت با نامش نمی‌توان به‌طور قطع سخن گفت؛ زیرا مشخص نیست که هدف صادقی از آوردن این واژه، تلفظ کسره حرف «ش» بوده است یا تلفظ آن با ضمه. اگر فرض کنیم صادقی شکو را با کسره حرف اول آورده، می‌توان گفت واژه شکوه از شکویدن به معنی ترسیدن آمده است (ر. ک. معین، ذیل شکویدن) و در این صورت با شخصیت او - که همیشه از

ارباب خود می‌ترسد- تناسب دارد. «شکو» نوکر باوفای «م. ل» است. زمانی که «م. ل» پسر خود را می‌کشد، شکو شاهد این صحنه است و «م. ل» زبان او را - که تنها شاهد ماجرا بود- می‌برد. او همیشه از ارباب خود می‌ترسد. «م. ل» به باوفا بودن او اشاره می‌کند: «شکو مثل سگ مرا دوست می‌دارد و دور و برم می‌پلکد، آهسته به درون خود می‌خزد و سینی غذا را روی رختخواب می‌گذارد و دهانش را باز می‌کند و می‌بندد، بعد با چشمان ملتشمش خیره به من نگاه می‌کند» (همان: ۴۴). شکو یکی از سه نفری است که دکتر حاتم به آن‌ها آمپول تزریق نمی‌کند. حتی زمانی که دکتر حاتم متوجه ارتباط او با همسرش می‌شود، باز هم به او آمپول نمی‌زند؛ زیرا معتقد است که شکو باید زنده بماند تا تقاص کارهای خود را پس دهد و با عذاب کشیدن در این دنیا مجازات شود. اگر نام «شکو» را با ضمه و مخفف «شکوه» نیز در نظر بگیریم، بین شکل ظاهری واژه «شکو» و ظاهر شخصیت ارتباط بصری مشاهده می‌شود. به این صورت که افتادن حرف آخر واژه «شکوه» (ه) می‌تواند بر بردن «زبان» وی دلالت داشته باشد. می‌توان گفت شکوه نیز مانند «م. ل» پس از قطع عضو، قسمتی از نام خود را از دست داده است؛ همان‌گونه که «ملکوت» پس از قطع عضو به «م. ل» تبدیل می‌شود؛ از «شکوه» نیز پس از قطع عضو «شکو» می‌ماند و بس.

در تحلیل نام **ساقی** باید گفت ساقی به معنی کسی است که به دیگری آب یا شراب می‌دهد، همچنین به معنی فیض‌رساننده است که با کشف رموز و بیان حقایق، دل‌های عارفان را معمور دارد (معین: ذیل ساقی). **ساقی** آخرین همسر دکتر حاتم و پرستار است. او در فصل چهارم وارد داستان می‌شود و در همین فصل نیز از داستان خارج می‌شود. ساقی زن زیبا و باهوشی است. دکتر حاتم همیشه نگران از دست دادن اوست و رابطه خوبی نیز با هم ندارند. سرانجام پس از آنکه دکتر حاتم متوجه رابطه پنهانی او با شکو می‌شود، به جرم خیانت او را می‌کشد و این مرگ را حق او می‌داند؛ زیرا معتقد است که این زندگی و مرگ کفاره رفتار او و عذاب‌هایی است که به پدر و مادرش داده است. بین نام و شخصیت او همخوانی وجود دارد. او همانند نام خود به دیگران شراب عشق می‌چشاند. با زیبایی خود دکتر حاتم را سحر و افسون می‌کند و شکو را نیز از این عشق بی‌نصیب نمی‌گذارد. همچنین در این نام با تعریف دیگری که از آن آمده؛ یعنی ترغیب‌کننده که به کشف رموز ... ارتباط دیگری

دوگانگی شخصیت‌اند. حتی دکتر حاتم - که نماد شیطان است - نیز بین این دو جهت مردد است و به گفته خود: «نمی‌دانم آسمان را قبول کنم یا زمین را، ملکوت کدام را؟» (صادقی، ۱۳۸۶: ۲۳) و یا م. ل. - که نامش مخفف ملکوت است - نیز به هر دو سمت گرایش دارد. گاه به سمت ملکوت آسمان می‌رود و گاه مانند دکتر حاتم اسیر ملک می‌شود. فضای داستان نیز در بعضی قسمت‌ها خیالی می‌شود که از این نظر با عنوان داستان تناسب پیدا می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

نویسندگان از ابزار نام برای بیان اندیشه و مقاصد خود سود می‌جویند. استفاده از نام‌های نمادین، مستعار و ... می‌تواند پیام‌های گوناگونی داشته باشد. در رمان ملکوت نیز صادقی از این ترفند سود می‌جوید. او با انتخاب چنین نام‌هایی قشرهای مختلف یک جامعه را به تصویر می‌کشد تا با این شگرد یک جامعه شکست‌خورده را به نمایش بگذارد. می‌توان گفت نام‌گذاری در این داستان متأثر از تفکر و اندیشه صادقی در دوره خاص سیاسی (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) است.

صادقی در این اثر از معما، رمز و حتی نام مخفف استفاده کرده است و با خلق نام‌های رمزی مانند م. ل. خواننده را به تفکر وامی‌دارد. نام شخصیت اصلی داستان یعنی م. ل. تا پایان داستان آشکار نمی‌شود و به‌طور قطع صادقی از پنهان کردن اسم این شخصیت قصدی داشته است. اگر نظر غیائی در تأویل ملکوت را بپذیریم و «م. ل.» را دو حرف نخست واژه ملت بدانیم، تفسیر نام‌ها و تأثیر صادقی از شرایط زمانه خود آشکارتر خواهد شد. به هر حال «م. ل.» یک انسان است و می‌تواند نماینده مردم زمانه خود باشد؛ مردمی که به سمت تباهی و نابودی سوق داده می‌شوند. صادقی حتی در جایی از داستان به‌صورت آشکار از «جامعه راکد» سخن می‌گوید. در جامعه راکدی که نویسنده نمی‌تواند آزادانه انتقادهای خود را از حکومت مطرح کند و مسائل و مشکلات مردم را به گوش حاکمان برساند، ناگزیر به نمادپردازی و تمثیل روی می‌آورد. در واقع می‌توان گفت خفقان زمانه اجازه نمی‌دهد که نویسنده به‌صورت آشکار از حکومت ستم‌شاهی و اوضاع نابسامان ملت سخن بگوید، پس یا نام آنان را به صورت رمزی می‌آورد و یا از صفات آنان به جای نامشان استفاده می‌کند. در جامعه‌ای که پزشک آن باید به سلامت مردم توجه کند و حافظ جان آنان باشد، پزشکی به نام دکتر حاتم به فریب

می‌توان یافت؛ در وجود ساقی نیز چیزی هست که دکتر حاتم را به ترغیب کشف آن وامی‌دارد. دکتر حاتم او را اسرارآمیز می‌نامد: «شاید راز زیبایی مرموزت را کشف کنم» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۵). «در تو چیزی هست، چیز مرموزی هست که من نشناختم و به آن دست نیافته‌ام» (همان: ۶۰).

در داستان ملکوت از سه نفر با نام «ملکوت» یاد می‌شود: ۱. همسر منشی جوان ۲. همسر دکتر حاتم که البته او خود نیز یادآور می‌شود که هم‌نام بودن همسر او با همسر منشی جوان یک اتفاق است. این دو شخصیت نقش و حضوری در داستان ندارند و تنها از نام آن‌ها یاد می‌شود. ۳. می‌توان گفت نام شخصیت اصلی داستان یعنی «م. ل.» تا قبل از قطع عضو نیز ملکوت بوده است که پس از بریدن دست و پا ... نامش تغییر می‌یابد و به م. ل. بدل می‌شود. این نکته را گلشیری هم مطرح کرده است. به نظر او «م» و «ل» «شاید دو حرف اول ملکوت باشد که چون اکنون جز یک دست و تنی مثله برایش نمانده است، «م» و «ل» برای نامیدنش کافی باشد» (محمودی، ۱۳۷۷: ۲۲۸).

عنوان این داستان نیز ملکوت است. در قرآن آمده است: «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون»: «پس منزه و پاک خدایی که ملک و ملکوت هر موجود به دست قدرت او و بازگشت همه به سوی اوست» (سوره یس، آیه ۸۳). در معنی ملکوت گفته‌اند: «ملکوت باطن جهان باشد. ظاهر جهان را ملک خوانند و باطن جهان را ملکوت» (نجم رازی، ۱۳۷۷: ۴۶). صادقی در داستان ملکوت به آیاتی از قرآن کریم نیز نظر داشته است. وی فصل اول داستان را با آیه ۲۴ سوره «انشقاق» آغاز می‌کند. با توجه به اینکه مضمون داستان خدا و شیطان است، او نام داستان را نیز متناسب با مضمون داستان خود می‌آورد. از آنجا که می‌توان بین عنوان کتاب و نام «م. ل.» ارتباط برقرار کرد، شاید خواننده در نگاه اول تنها گمان کند که عنوان داستان نام این شخصیت است، اما با کمی تأمل و روشن شدن معنای ملکوت: «ملکوت هر چیز آن جهتی است که رو به خداست و ملک آن سمت رو به خلق است. ممکن هم هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو جهت هر موجود است» (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۱۷، ذیل تفسیر آیه ۸۳ سوره یس)، می‌توان آن را فراتر از نام «یک» شخصیت در نظر گرفت. می‌توان گفت نویسنده در انتخاب عنوان داستان به هر دو شخصیت اصلی داستان توجه داشته، زیرا عنوان این کتاب با هر دو شخصیت، یعنی م. ل. و دکتر حاتم در ارتباط است. هر دو دچار

ویژه و صفاتی که دارند، نام‌گذاری کرده‌است، به‌طور مثال صفات آدم‌هایی را که در باغ برای خوشگذرانی دور هم جمع شده‌اند، به عنوان نام به شخصیت می‌چسباند، مانند مرد چاق، منشی جوان، دوست دیگر یا ناشناس، راننده و... که به نظر می‌رسد برای نشان دادن اوضاع و احوال این قشر از جامعه به چنین نام‌گذاری‌ای روی آورده‌است. حسینی و قدرتی (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی با عنوان نام‌گزینی زنان در داستان‌های هزارویک‌شب به این نتیجه رسیده بودند که نام‌هایی که بر توصیف دلالت می‌کنند، با توجه به ویژگی ظاهری کنیزان در این طبقه بیشتر وجود دارد و نام‌گزینی شخصیت‌های داستان در خدمت نقش و کنش شخصیت‌های داستان نهفته است و برخی از شخصیت‌های زنان این داستان ارتباط تنگاتنگی با کنش خود برقرار می‌کنند.

در رمان ملکوت بیشتر نام‌ها با صاحبان خود تناسب و همخوانی دارند. همچنین صادقی در نام‌گذاری برخی از شخصیت‌ها به ارتباط معنایی بین نام و شخصیت توجه داشته‌است، مانند ساقی، مودت، ملکوت، حاتم و... در نهایت اینکه رمز درک داستان ملکوت در نام شخصیت‌های آن نهفته است و بدون دانستن معنی نام‌ها، اندیشه نویسنده، و... نمی‌توان به راحتی به مفهوم داستان پی برد.

مردم می‌پردازد و با زهر کشنده قصد نابودی آنان را می‌کند، در این جامعه کورسوی امیدی باقی نمانده، حتی «م. ل.» که امید به زندگی پیدا می‌کند، فریب می‌خورد و با زرق و برق‌های داروی دکتر حاتم امیدش به زندگی از بین می‌رود. در این جامعه سرنوشت همه به سمت مرگ و نابودی کشانده می‌شود.

این نتیجه یعنی بهره‌گیری صادقی از نماد و استعاره در نامگذاری‌ها با شماری از نتایج پژوهش‌های پیشین شباهت دارد، برای مثال شیری (۱۳۸۷) نیز در پژوهش خود با عنوان «نام‌گزینی در روزگار سپری‌شده دولت‌آبادی» به این نتیجه رسیده بود که چون داستان روایت ماجراهای زندگی یا آفرینش واقعیت‌های مشابه با زندگی است، سازوکاری که در نظام نام‌گذاری در زندگی حاکم است، تقریباً درباره نام‌گذاری شخصیت‌ها در داستان نیز صادق است و می‌توان گفت در داستان چون نویسندگان از روی قصد و اراده گاه به خلق واقعیت‌ها به صورت آرمانی و هجوآمیز می‌پردازند، به این دلیل بسیاری از نام‌ها با تمعد و از پیش تعیین‌شده دارای مفاهیم ضمنی و استعاری و کنایی است.

صادقی در نام‌گذاری شخصیت‌های رمان ملکوت به کنش و رفتار آنان توجه زیادی داشته و افراد را با خصوصیت

منابع

قرآن کریم.

اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۴). *بازمانده‌های غریبی آشنا*. ج ۱. تهران: نیلوفر.

ایمانی، منیژه (۱۳۶۲). *نام‌گذاری در ایران*. رساله دکتری، دانشگاه تهران.

پرونده، میشل (۱۳۹۰). *تحلیل متن نمایشی*. ترجمه غلامحسین دولت‌آبادی. تهران: افراز.

حسینی، مریم و قدرتی، حمیده (۱۳۹۰). نام‌گزینی زنان در داستان‌های هزارو یک‌شب. *متن‌پژوهی ادبی*، ۴۸، ۱۱۱-۱۴۰.

داوری اردکانی، نگار و کازرانی پسیخانی، معصومه (۱۳۹۴). تحلیل زبان‌شناختی نام‌های خاص در سریال قهوه تلخ. *جامعه، فرهنگ و رسانه*، ۴ (۱۵)، ۳۴-۵۴.

دبیرمقدم، محمد؛ یوسفی‌راد، فاطمه؛ شقاقی، ویدا و متشرعی، سیدمحمود (۱۳۹۷). زبان‌شناسی شناختی اجتماعی: رویکردی نوین به معنا و تنوعات زبانی. *زبان‌شناسی اجتماعی*، ۲ (۴)، ۲۰-۲۹.

احمدی، بهزاد؛ زندی، بهمن؛ نجفیان، آرزو و بلقیس روشن (۱۳۹۷). بررسی نام‌گذاری اشخاص در بنانه از دیدگاه نام‌شناسی اجتماعی. *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۶ (۲۲)، ۱-۱۹.

اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*، ج ۱، اصفهان: فردا. اسحاقیان، جواد (بی تا). *جستاری در تأثیرات هدایت بر نویسندگان معاصر*.

<http://www.morour.ir/index.php/ba-bootighaye-no-dar-asare-sadegh-hedaiat/1660-2014-12-19-19-20-53>.

اسداله‌زاده‌گودرزی، بیتا و ابراهیم‌تبار، ابراهیم (۱۳۹۲). شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان ملکوت. *مطالعات نقد ادبی*، ۸ (۳۱)، ۱۰۲-۱۱۹.

اسدی، سعید و فرید، فرهنگ (۱۳۸۹). نشانه‌شناسی نام شخصیت‌های نمایشی در نمایشنامه مرگ فروشنده. *هنرهای زیبا*، ۳۹، ۱۳-۲۳.

اسطوره‌ای در ملکوت بهرام صادقی. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، ۱۰ (۳۵)، ۲۲۳-۲۵۶.

عبداللهیان، حمید (۱۳۸۰). شیوه‌های شخصیت‌پردازی. *مجله ادبیات داستانی*، ۵۴، ۶۲-۷۰.

عبداللهیان، حمید (۱۳۸۱). داستان و شخصیت‌پردازی در داستان. *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ۵۴، ۴۰۹-۴۲۵.

غیاثی، محمدتقی (۱۳۸۶). *تأویل ملکوت*. چ ۱. تهران: نیلوفر.

گیرو، پی‌یر (۱۳۸۳). *نشانه‌شناسی*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.

لاج، دیوید (۱۳۹۳). *هنر داستان‌نویسی*، ترجمه رضا رضایی، چ ۳، تهران: نی.

محمودی، حسن (۱۳۷۷). *خون آبی بر زمین نمناک*. تهران: آسا.

معین، محمد (۱۳۷۸). *فرهنگ معین*، چ ۱۳. تهران: امیرکبیر.

موام، سامرست (۱۳۷۳). *درباره رمان و داستان کوتاه*. ترجمه کاوه دهقان. چ ۵. تهران: امیرکبیر.

میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). *صد سال داستان‌نویسی ایران*. ج ۱ و ۲، چ ۳. تهران: چشمه.

نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۷). *مرصاد/عباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی. چ ۷. تهران: علمی فرهنگی.

هاشمی، رقیه و پورنامداریان، تقی (۱۳۹۱). تحلیل داستان ملکوت با تکیه بر مکتب روان‌تحلیلی. *زبان و ادب فارسی*، ۴ (۱۰)، ۱۳۷-۱۵۶.

هدایت، صادق (۱۳۵۶). *بوف کور*. تهران: جاویدان.

Anderson, J. M. (2007). *The grammar of names*. New York: Oxford University Press .

Nilsen, A.P., & Nilsen, D.L.F (2007). *names*

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۳۲). ادبیات سیاه در اروپا و آمریکا. *نیما*، ۶ (۲)، ۶۴-۶۷.

زند، بهمن و احمدی، بهزاد (۱۳۹۵). نام‌شناسی اجتماعی-شناختی؛ حوزه نوین مطالعات میان‌رشته‌ای. *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۹ (۱)، ۹۹-۱۲۷.

زند، بهمن؛ روشن، بلقیس و امیری‌خواه، مریم (۱۳۹۷). مقایسه نام‌گذاری قهوه‌خانه‌ها با کافی‌شاپ‌های شهر تهران از دیدگاه نام‌شناسی اجتماعی. *زبان‌شناسی اجتماعی*، ۲ (۴)، ۳۰-۴۱.

زهر، آر. سی (۱۳۷۴). *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*. ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.

سلیمانی، عبدالرحیم (۱۳۸۷). ابعاد عقیدتی و تاریخی ماجرای صلیب در عهد جدید و قرآن. *هفت آسمان*، ۳۹، ۱۰۵-۱۴۲.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *شعر معاصر عرب*. تهران: سخن.

شیری، قهرمان (۱۳۸۷). نام‌گزینی در روزگار سپری شده دولت‌آبادی. *فصلنامه ادبیات فارسی*، ۱۸ (۷۴)، ۱۱۳-۱۴۴.

صادقی، بهرام (۱۳۸۶). *ملکوت*. تهران: کتاب زمان.

طاهری قلعه نو، زهراسادات؛ ذوالفقاری، حسن و باقری، بهادر (۱۳۹۳). نام‌شناسی شخصیت‌های قصه‌های عامیانه فارسی. *کاوش‌نامه*، ۱۵ (۲۹)، ۴۵-۸۷.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۷). *تفسیر المیزان*. جلد ۱۷. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

طغیانی، اسحاق و چهارمحالی، محمد (۱۳۹۳). *تبلور شیطان*

and naming in young adult literature. Maryland: Scarecrow Press .

Schimmel, A. (1989). *Islamic names*. London: Edinburgh University Press.